راز طبیعت در شعر سهراب سپهری

ترابی، ضیاءالدین

یکی از جلوه‏های جذاب شعرهای سهراب‏ سپهری طبیعت‏گرایی و توجه بیش از حد به‏ جلوه‏های طبیعت و ارایه تصویرهای زیبا و دلنشین‏ از طبیعت و جهان است؛که شعرهای وی را خواندنی می‏سازد.

به گونه‏ای که به ندرت می‏توان در بین شعرهای‏ وی شعری یافت که در آن اشاره‏ای به طبیعت و مظاهر طبیعی مثل گل،درخت،جنگل،کوه و دشت و دریا نشده باشد و نیز نامی از پرنده یا چرنده‏ای نیامده باشد.حتی این طبیعت‏گرایی را می‏توان در همان نخستین مجموعه شعر وی یعنی‏ کتاب مرگ رنگ(1330)به روشنی دید.گرچه‏ در این کتاب سپهری به دلیل پیروی کامل از نیما یوشیج و شعرهایش،بیشتر به مسایل اجتماعی‏ و پیرامونی و تصویر جهان پیرامون انسان‏ می‏پردازد؛با وجود این با اندکی دقت می‏توان‏ رگه‏های نخستین طبیعت‏گرایی را در برخی از شعرهای این کتاب دید،مثل:

«سکوت بند گسسته است

کنار دره،درخت شکوه پیکر بیدی

در آسمان شفق رنگ

عبور ابر سپیدی

نسیم در رگ هر برگ می‏دود خاموش

نشسته در پس هر صخره وحشتی به کمین»

دره خاموش-ص 41

یا:

«در کجا هستی نهان ای مرغ

زیر تور سبزه‏های تر

یا درون شاخه‏های شوق

می‏پری از روی چشم سبز یک مرداب

یا که می‏شویی کنار چشمه ادراک بال و پر»

با مرغ پنهان-ص 70

و همین طبیعت‏گرایی است که در کتاب دوم‏ وی یعنی زندگی خواب‏ها(1332)محوریت‏ موضوعی شعرهای سپهری را به خود اختصاص‏ می‏دهد،به گونه‏ای که گویی شاعر از سرودن‏ شعر،هدفی ندارد جز ارایه تصویرهایی از طبیعت، مثل:

«گیاه تلخ افسونی

شوکران بنفش خورشید را

در جام سپید بیابان‏ها لحظه لحظه نوشیدم‏ و در آیینه نفس کشنده سراب

تصویر تو را در هر گام زنده‏تر یافتم.»

پاداش-ص 98

یا:

«مرداب کم‏کم زیبا شد

گیاهی در آن رویید

گیاهی تاریک و زیبا

مرغ افسانه سینه خود را شکافت

تهی درونش شبیه گیاهی بود.»

مرغ افسانه:ص 111

گرچه در این کتاب حضور طبیعت بسیار وهم آلود است و حتی پرندگان و جانورانی که در طبیعت حضور دارند به گونه‏ای وهمی و خیالی‏اند، مثل همین«مرغ افسانه»در شعر بالا،به خاطر همین‏ هم فضای شعرها کدر و مبهم است؛و حضور شاعر در میان چنین طبیعتی بیشتر به خواب و رویا می‏ماند.با این وجود همین حرکت به سوی طبیعت‏ و یکی شدن با طبیعت در کتاب سوم یعنی کتاب‏ آوار آفتاب(1340)نیز حضور چشمگیری دارد، مثل:

«من هوای خودم را می‏نوشم

و در دوردست خودم،تنها نشسته‏ام.

انگشتم خاک‏ها را زیر و رو می‏کند

و تصویرها را به هم می‏پاشد،می‏لغزد،خوابش‏ می‏برد.»

شاسوسا-ص 140

یا:

«کنار شن‏زار،آفتابی سایه‏بار ما را نواخت‏ درنگی کردیم

بر لب رود پهناور رمز،رویاها را سر بریدیم

ابری رسید،و ما دیده فرو بستیم

ظلمت شکافت،زهره را دیدیم و به ستیغ‏ برآمدیم»

نیایش:ص 193

و همین نگرش و وصف طبیعت است که در کتاب چهارم سپهری یا«شرق اندوه»(1340)ما را به جهان ذهنی سپهری رهنمون می‏شود و می‏بینیم که هدف سپهری از توصیف طبیعت و پرداختن به چشم‏اندازهای طبیعت،به صرف‏ وصف ساده و ارایه تصویری زیبا از طبیعت نیست؛ بلکه شاعر در این طبیعت‏گرایی«و گشت و گذار طبیعی»،در پی رازی،رمزی و چیزی است؛که‏ آن را در شهر و زندگی شهری متمدن نمی‏یابد،و به خاطر همین هم به طبیعت پناه می‏برد و در دل‏ طبیعت است که می‏سراید:

«می‏رویید.در جنگل،خاموشی رویا بود.

شبنم‏ها بر جا بود.

درها باز،چشم تماشا باز، چشم تماشاتر،و خدا در هر...آیا بود؟»

پادمه:ص 220

یا:

«تاریکی،پیچک‏وار،به چپرها پیچید به حناها،افراها

و هنوز ما در کشت،در کف داس

ما ماندیم،تا رشته شب از گرد چپرها واشد

فردا شد،روز آمد و رفت»

هنگامی:ص 245

و همین توصیف طبیعت و طبیعت گرایی را باز در کتاب‏های دیگر سپهری می‏بینیم،مثل منظومه‏ بلند«صدای پای آب»(1344)با تصویرهایی‏ چون:

«باغ ما در طرف سایه دانایی بود

باغ ما جای گره خوردن احساس و گیاه

باغ ما نقطه برخورد نگاه و قفس و آینه بود

باغ ما شاید،قوسی از دایره سبز سعادت بود»

صدای پای آب:ص 275

یا:

\*یکی از جلوه‏های جذاب‏ شعرهای سهراب سپهری، طبیعت‏گرایی و ارایه تصویرهای‏ زیبا و دلنشین از طبیعت و جهان‏ است.

\*هدف سپهری از توصیف‏ طبیعت و پرداختن به‏ چشم‏اندازهای طبیعی،فقط وصف ساده و ارایه تصویری‏ زیبا از طبیعت نیست،بلکه شاعر در پی رازی و رمزی است که آن‏ را در شهر و زندگی شهری امروز نمی‏یابد.

«سفر دانه به گل

سفر پیچک این خانه به آن خانه

سفر ماه به حوض

فوران گل حسرت از خاک

ریزش تاک جوان از دیوار

بارش شبنم روی پل خواب.»

همان:ص 282

و همین طبیعت‏گرایی است که با اندکی تفاوت‏ در منظومه بعدی سپهری یعنی«مسافر»(1345) ادامه دارد؛مثل:«نگاه می‏کردی»

میان گاو و چمن،ذهن باد در جریان بود

به یادگاری شاتوت روی پوست فصل‏ نگاه می‏کردی

حضور سبزقبایی میان شبدرها

خراش صورت احساس را مرمت می‏کرد.»

سفر:ص 313

یا:

«مرا به وسعت تشکیل برگ‏ها ببرید

مرا به کودکی شور آب‏ها برسانید

و کفش‏های مرا تا تکامل تن انگور

پر از تحرک زیبایی خضوع کنید

دقیقه‏های مرا تا کبوتران مکرر

در آسمان سپید غریزه اوج دهید

و اتفاق وجود مرا کنار درخت

بدل کنید به یک ارتباط گمشده پاک.»

همان:ص 327

این توجه به طبیعت در کتاب حجم سبز (1346)با اندک تفاوت‏هایی در بیان ادامه دارد و محوریت موضوعی اکثر شعرهای این کتاب را نیز به خود اختصاص می‏دهد،مثل:

«غوک‏ها می‏خوانند

مرغ حق هم گاهی

کوه نزدیک من است،پشت افراها،سنجدها

و بیابان پیداست

سنگ‏ها پیدا نیست،گلچه‏ها پیدا نیست

سایه‏هایی از دور

مثل تنهایی آب

مثل آواز خدا پیداست.»

غربت:ص 353

یا:

«پشت کاجستان برف

برف،یک دسته کلاغ.

جاده یعنی غربت

باد،آواز،مسافر و کمی میل به خواب‏ شاخ پیچک و رسیدن،و حیاط.»

جنبش واژه زیست:ص 386

و همین‏طور در آخرین کتاب سپهری یعنی«ما هیچ،ما نگاه»(1356)می‏توان به روشنی حضور طبیعت و اشیاء طبیعی را در شعرهای شاعر دید، گرچه با زبان و بیان دیگری،مثل:

«آسمان پر شد از خال پروانه‏های تماشا

عکس گنجشک افتاد در آب‏های رفاقت

فصل پرپر شد از روی دیوار در امتداد غریزه

باد می‏آمد از سمت زنبیل سبز کرامت.

شاخه مو به انگور

مبتلا بود.»

چشمان یک عبور:ص 442

یا:«کاج‏های زیاد

زاغ‏های زیادی سیاه

آسمان به اندازه آبی

سنگچین‏ها،تماشا،تجرد

کوچه باغ فرا رفته تا هیچ‏ ناودان مزین به گنجشک

آفتاب صریح

خاک خوشنود.»

تنهای منظره:ص 447

به طوری که می‏بینیم تمام این تصویرهای زیبا ریشه در طبیعت و جهان طبیعی دارد.با وجود این ضیاء الدین ترابی،شاعر و منتقد معاصر،سال 1322 درزنجان متولد شد.مدرک کارشناسی ارشد زبان‏شناسی را از دانشگاه تهران گرفت.تا کنون از وی هفت مجموعه شعر منتشر شده است؛

-اضطراب در کعب دیواره‏های شیشه‏ای(1349)،گلوی‏ عطش(1365)،در بیرکانه آبی(1372)،از زخم‏های آینه و چشم(1372)،گزیده شعر نیستان(1376)،سرخ از پرنده و پرواز(1380،این مجموعه روز سوم خرداد ماه 1382،به عنوان‏ اثر دوم برگزیده شعر در هفتمین جشنواره انتخاب بهترین کتاب‏ دفاع مقدس معرفی شد.این بخش برگزیده اول نداشت.)

حاصل این تصویرها چیزی نیست که بتوان بدان‏ شعر گفت،چرا که تنها تابلویی از طبیعت،تصویر محض از طبیعت که بی‏تشابه به نقاشی نیست و یادآور«طبیعت بی جان»در نقاشی.

ولی هر چه هست گویای حرکتی است که در ذهن و جان سپهری آغاز شده و ریشه در دیده و جهان‏بینی وی دارد.و با اندکی دقت بیشتر می‏توان‏ از درون همین تصویرهای زیبا و گاه گنگ و مبهم، نشانی از دغدغه‏های درونی شاعر را دریافت و فهمید که شاعر این شعر در پی بازگویی کدام درد است و برای دستیابی به کدام رمز و رازی است که‏ به طبیعت پناه می‏برد.گرچه طبیعت زیباست و در شعر شاعران عارف ایرانی نیز توجه خاصی به‏ طبیعت و توصیف و تصویر آن به چشم می‏خورد؛ ولی واقعیت این است که بین این تصویرهای‏ سپهری از طبیعت و تصویرهایی که شاعران عارف‏ بزرگ فارسی از طبیعت ارایه داده‏اند تفاوت‏ چشم‏گیری وجود دارد.

برای شناخت چنین تفاوت‏ها و تمایزهایی باید از مقدمه چاپ اول کتاب«آواز آفتاب»کمک گرفت‏ که در آن سهراب سپهری اشاره‏ای هر چند گذرا دارد،به تفاوت‏های بین دو جهان‏بینی غربی و شرقی و در همان جاست که می‏بینیم شاعر شدیدا شیفته جهان‏بینی عرفان شرقی است،تا آنجا که‏ می‏نویسد:

«آسیا وحدت را در گسترش بی‏کران دریافت» یا«آنجا[غرب‏]انسان خدا نتواند شد،به‏ بی‏پایانی نیارد پیوست.

اینجا[شرق‏]انا الحق می‏زند.به گرتمان‏ می‏رسد.به برهمن می‏پیوندد،بودا می‏شود.»

و یا:

«و اینجا[شرق-زن‏]همسانی با طبیعت پایان راه‏ نیست.»

و یا:

«و آسیا اندوه تماشا را دریافت،و ناپایداری را شناخت.»

و بالاخره در همین جاست که می‏نویسد:

«دانش باختر،طبیعت را رام خود می‏سازد؛

و هوشمندی خاور،انسان را با طبیعت‏ هماهنگی می‏دهد.»

گفتنی است که در این مقدمه که شاعر به اسامی‏ زیادی از خاور و باختر اشاره کرده است و به نقل‏ قول از فیلسوفان و عارفان شرق و غرب پرداخته‏ است؛جز یک واژه«انا الحق»به هیچ وجه اشاره‏ای‏ به نام و یا قول و یا شعر شاعران و عارفان بزرگ‏ ایرانی-اسلامی ندارد.

گرچه با تمام اینها،نمی‏توان هرگز او را گسسته‏ از سلوک اسلامی دانست؛چرا که رگه‏هایی که‏ بعدها در شعرهایش خواهد آمد،بویژه منظومه‏ «مسافر»و«صدای پای آب»نشان خواهد داد؛که‏ اندیشه سپهری چقدر ریشه در فرهنگ اسلامی‏

دارد.و همین اندیشه،فرهنگ و عرفان اسلامی‏ است که در نهایت مسیر شعر و اندیشه و جهان‏بینی‏ سپهری را رقم می‏زند،تا آنجا که می‏گوید:

«من مسلمانم

قبله‏ام یک گل سرخ

جانمازم چشمه

مهرم نور

دشت سجاده من

من وضو با تپش پنجره‏ها می‏گیرم

در نمازم جریان دارد ماه،جریان دارد طیف

سنگ از پشت نمازم پیداست

همه ذرات نمازم متبلور شده است

من نمازم را وقتی می‏خوانم

که اذانش را باد،گفته باشد سر گلدسته سرو

من نمازم را،پی تکبیره الاحرام علف می‏خوانم

پی قد قامت موج.»

صدای پای آب:ص 372

چنین است که سپهری از طبیعت و وصف‏ طبیعت و زیبایی‏های طبیعی جهان،به عرفان و شناخت خدا می‏رسد و به خداشناسی بویژه‏ مسلمانی خود،چنین با صراحت اعتراف می‏کند و خدا را نزدیک می‏بیند،نزدیک روی شب بوها:

«و خدایی که در این نزدیکی‏ست

لای این شب‏بوها،پای آن کاج بلند

روی آگاهی آب،روی قانون گیاه»

همان:ص 272

و البته غیر از آن«انسان-خدایی»است که شاعر پیش از این تحت تاثیر فلسفه و عرفان شرق و غرب‏ در شعرهای اولیه‏اش از آن سخن می‏گفت،یعنی‏ در کتاب«آوار آفتاب»،مثل:

«سکوت ما به هم پیوست و ما«ما»شدیم

تنهایی ما تا دشت طلا دامن کشید

آفتاب از چهره ما ترسید

دریافتیم و خنده زدیم

نهفتیم و سوختیم

هر چه بهم‏تر،تنهاتر

از ستیغ جدا شدیم

من به خاک آمده و بنده شدم

تو بالا رفتی و خدا شدی.»

نیایش:ص 193

و یا در کتاب«شرق اندوه»مثل:

«این لاله هوش،از ساقه بچین،پرپر شد،بشود

چشم خدا،تر شد،بشود

و خدا از تو نه بالاتر،نی تنهاتر،تنهاتر.»

پاراه:ص 233

یا:

«قرآن بالای سرم

بالش من انجیل

بستر من تورات

و زیرپوشم اوستا

می‏بینم خواب

بودایی در نیلوفر آب

هرجا گل نیایش است،من چیدم

دسته گلی دارم،محراب تو دور از دست

او بالا،من در پست»

شورم را:ص 238

که حاصل سرگردانی‏ها و تجربه‏اندوزی‏های‏ شاعر،برای گذر از بیابان‏های حیرت و حیرانی و رسیدن به یقینی ایمن است؛به گونه‏ای که حتی در آن‏ فضای روحانی بتوان به نشانی دوست دست یافت؛

«نرسیده به درخت

کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است

و در آن عشق به اندازه پرهای صداقت آبی است

می‏روی تا ته آن کوچه که از پشت بلوغ،سر به‏ درآرد

پس به سمت گل تنهایی می‏پیچی

دو قدم مانده به گل

پای فواره جاوید اساطیر زمین می‏مانی

و ترا ترسی شفاف فرا می‏گیرد

در صمیمیت سیال فضا،خشی خشی‏ می‏شنوی:

کودکی می‏بینی

رفته از کاج بلندی بالا،جوجه بردارد از لانه‏ نور

و از او می‏پرسی

خانه دوست کجاست.»

نشانی:ص 359

در چنین طبیعتی است که سپهری خود را «خوابگرد تماشا»می‏بیند:

«بیداریم سربسته ماند:

من خوابگرد راه تماشا بودم

و همیشه کسی از باغ آمد

و مرا نوبر وحشت هدیه کرد

و همیشه خوشه چینی از راهم گذشت

و کنار من خوشه راز از دستش لغزید

و همیشه من ماندم و تاریک بزرگ

من ماندم و همهمه آفتاب.»

آوای گیاه:ص 179

و در همین جهان طبیعت است که شاعر به دنبال‏ گمشده‏اش می‏گردد و می‏داند که از دل طبیعت- از دریا-خواهد آمد:

«امشب،سر از تیرگی انتظار بدر خواهد آمد

امشب،لبخندی به فراترها خواهد ریخت

بی هیچ صدا،زورقی تابان،شب آب‏ها را خواهد شکافت

\*سپهری از توجه به طبیعت،به‏ عرفان و شناخت خدا می‏رسد و خداوند را نزدیک و«لای شب‏ بوها»می‏بیند و بدین ترتیب راه‏ به ملکوت می‏برد.

زورق ران توانا

که سایه‏اش بر رفت و آمد من افتاده است

که چشمانش گام مرا روشن می‏کند

که دستانش تردید مرا می‏شکند

پاروزنان،از آن سوی هراس من خواهد رسید.»

راه‏واره:ص 187

اما این«اوی گمشده»و«گل برتر»نهایت گویی‏ کسی یا چیزی نیست.جز«گل نیلوفر»،همان گل‏ نیلوفری که روشن‏ترین رابطه اندیشه و خیال سپهری‏ با شعر طبیعت‏گرای عارفانه شرقی است:

«آنجا نیلوفرهاست،به بهشت،به خدا درهاست

اینجا ایوان،خاموشی هوش،پرواز روان.»

چند:ص 222

و این همان نیلوفری است که شاعر می‏گوید:

«کار ما شاید این است

که میان گل نیلوفر و قرن

پی آواز حقیقت بدویم.»

صدای پای آب:ص 299

و باز نیلوفری است که در دشت روییده و دشتی‏ ساخته به نام«دشت نیلوفر»:

«ریشه‏های روشنایی می‏شکافد صخره شب را زیر چرخ وحشی گردونه خورشید

بشکند گر پیکر بی‏تاب آیینه

او چو عطری می‏پرد از دشت نیلوفر

او گل بی‏طرح آیینه

او،شکوه شبنم رؤیا

-خواب می‏بیند نهال شعله گویا تندبادی را کیست می‏لغزاند امشب دود را بر چهره مرمر او،خدای دشت نیلوفر

جام شب را می‏کند،لبریز آویش.»

گل آینه:ص 149

و در چنین فضای زیبا و روحانی‏ست که آرزوی‏ شاعر پیوستن به طبیعت و محو شدن با گمشده پاک‏ است و می‏گوید:

«و من مسافرم ای بادهای همواره

مرا به وسعت تشکیل برگ‏ها ببرید

مرا به کودکی شور آب‏ها برسانید

و کفش‏های مرا تا تکامل تن انگور

پر از تحرک زیبایی خضوع کنید

دقیقه‏های مرا تا کبوتران مکرر

در آسمان سپید غریزه اوج دهید

و اتفاق وجود مرا کنار درخت

بدل کنید به یک ارتباط گمشده پاک»

مسافر:ص 327

و حرف آخر این که سهراب سپهری شاعری‏ نیست که به صرف تصویر پردازی به سراغ طبیعت‏ رفته باشد،بلکه قصدی دارد و عمدی،چونکه‏ در نظر او طبیعت جدا از ملکوت نیست و یا همان‏ ملکوت است،پس به سوی طبیعت می‏رود و به‏ تماشای طبیعت می‏نشیند تا به ملکوت بپیوندد:

«رفتم قدری در آفتاب بگردم

دور شدم در اشاره‏های خوشایند

رفتم تا وعده‏گاه کودکی و شن

تا وسط اشتباه‏های مفرح

تا همه چیزهای محض.

رفتم نزدیک آب‏های مصور

پای درخت شکوفه‏دار گلابی‏ با تنه‏ای از حضور.

نبض می‏آمیخت با حقایق مرطوب

حیرت من با درخت قاتی شد

دیدم در چند متری ملکوتم.»

نزدیک دورها:ص 415

\*تمام شماره صفحه‏های یاد شده اشاره به‏ صفحات«هشت کتاب»سهراب سپهری است.